

هفت اسب هفت رنگ

نویسنده: محمدهادی محمدی

تصویرگر: نوشین صفاخو

ناشر: موسسه پژوهشی تاریخ ادبیات کودکان / کتاب‌های تاک

گروه سنی: ۱۰-۱۲ سال



خلاصه و تحلیل کتاب

داستان با یکی بود شروع می‌شود. یکی می‌شمارد، شعر می‌خواند و به اسب‌های عروسکی بالای سرش نگاه می‌کند. دختری که روی تخت‌اش دراز کشیده معلول است، بیمار است، او نمی‌تواند راه برود، دویدن در دشت را دوست دارد؛ اما دختر نمی‌تواند در دشت بدود. دختر خیال می‌کند، درمی‌باز می‌شود و خیال‌اش که یک اسب است جای او می‌دود. اسب خیال، هفت اسب می‌شود. هفت اسبی که رنگ‌ها، جاها و شادی‌های‌شان را با هم شریک می‌شوند و در پایان داستان، اتاق سیاه و سفید ابتدای داستان، رنگ می‌گیرد و دختر شاد می‌شود.

هفت اسب هفت رنگ کتابی است برای تمرین صبر و بردباری؛ پس باید آرام و بدون شتاب خوانده شود. کتابی برای پرورش قوه‌ی خیال خواننده و دعوت از او برای دیدن دقیق کلمات و تصویرها. در کتاب **هفت اسب هفت رنگ** تصویر اهمیت زیادی دارد و کشف معنا از طریق تمرکز و توجه توأمان بر متن و تصویر به دست می‌آید. در نگاه اول ممکن است جمله‌های کتاب پیچیده به نظر برسند اما

با کمی تامل و خوانش چندباره، کلید معما باز می‌شود و تشخیص و تفکیک مرز خیال و واقعیت رخ می‌دهد.

در این کتاب اسب نماد خیال دختر است و داستان با اسب یک‌ام، که اسبی بی‌رنگ است، آغاز می‌شود. (اشاره‌ای به تکامل). یکی بودن اسب یک‌ام با اسب هفتم، گفت‌وگو از بی‌رنگی و رنگ، از نداشتن جا و داشتن همه‌جا، همه‌ی این‌ها نشانه‌هایی از روایت معماگونه‌ی داستان است. همه‌ی این نشانه‌ها کودک را آماده می‌کند که لایه‌های نهان و نه چندان سراسر داستان را کشف کند و ذهنش برای خواندن داستان‌های پیچیده پرورش یابد. و در پایان، این تصاویر کتاب هستند که نشان می‌دهند چگونه دنیای خاکستری دخترک در دنیای خیال او رنگی شده است.

شگردهایی برای خواندن کتاب

برای این‌که کتاب را با کودکان به اشتراک بگذاریم، باید بتوانیم زیبایی‌ها و شگفتی‌های یک داستان را ببینیم و برای این، باید بدانیم داستان بر چه سوار شده است، با ایده‌اش و موضوع و شگردهای‌اش چه کرده است؛ و دانستن این‌ها، بدون خوب خواندن متن و تصاویرش امکان‌پذیر نیست. در این بخش برای عمیق‌تر خواندن کتاب **هفت اسب هفت رنگ** شگردهایی را با شما سهیم می‌شویم. این شگردها در داستان‌های دیگر نیز می‌توانند به یاری شما بیایند:

واژه‌ها با ما چه می‌کنند؟ برای چه به کارشان می‌بریم؟ برای سخن گفتن؟ برای ابراز احساسات؟ گاهی یک رفتار شما و یا حتی نگاه‌تان پرمعناتر از واژه‌هایی است که می‌گویید. پس چرا واژه؟ و اگر یک نویسنده باشید با واژه باید چه کنید؟

ما با واژه‌ها فکر می‌کنیم. واژه‌ها چه شکلی‌اند؟ شاید واژه‌ها، شبیه خیال ما هستند و یا خیال‌مان شبیه واژه‌ها! شاید نویسندگان، خیال‌های‌شان شبیه واژه‌هایی است که در سرشان می‌چرخد. مثلاً برای یک نویسنده واژه‌اش رنگی است، برای یکی دیگر سیاه. برای یکی شبیه توپ است که مدام این طرف و آن طرف می‌خورد به دیوار ذهن‌اش، برای یکی دیگر شبیه یک سنگ که سر جای‌اش نشسته. برای یکی شبیه رود. برای ما مهم است که نویسندگان با واژه چه می‌کنند و چه‌طور از واژه تصویر می‌سازند! پس واژه‌ها، جز شکلی که در این صفحه می‌خوانیم و می‌بینیم،



تصویر هم دارند. ساده است. مثلاً از گفتن «گل» چه چیزی به ذهن شما می‌آید یا چه رنگی یا چه گلی یا چه احساسی؟ یک واژه می‌تواند تصویرهای متفاوت داشته باشد و یا احساس‌های متفاوت و برای فکر کردن به همه‌ی این‌ها هم، به همان واژه نیاز داریم. واژه‌ها احساس هم دارند. یک واژه، کلی معنا و احساس و تصویر دارد! پس کار نویسنده سخت است و وقتی سخت‌تر می‌شود که قرار است آن را در یک ترکیب، در یک عبارت، در یک خط و یک صفحه و یک کتاب بیاورد. اگر تصویر کنارش بیاید که کارش دشوارتر هم می‌شود. پس همه‌ی این‌ها کنار هم می‌آید، کنار آفریدن شخصیت، زمان و مکان و فضا و گفت‌وگو. پس همان‌قدر که می‌شود به واژه‌ها تک‌تک نگاه کرد، همان‌قدر هم نمی‌شود به‌تنهایی آن‌ها را دید. باید با واژه‌های قبل و بعدش و تصاویر کنارشان آن‌ها را ببینیم و در ساختار داستان و در ساختار یک کتاب درک‌شان کنیم.

بیایم تمرین کنیم و این کار را با کتاب **هفت اسب هفت رنگ** انجام دهیم، هم تصاویر واژه‌ها را می‌بینیم و هم واژه‌های تصاویر را می‌خوانیم.

می‌خواهیم نخستین مواجهه با هر صفحه‌ی کتاب را تمرین کنیم:



«یکی بود، یک اسب

دو تا شد، دو اسب

سه تا شد، سه اسب

چهار تا شد، چهار اسب

پنج تا شد، پنج اسب

شش تا شد، شش اسب

هفت تا شد، هفت اسب.»

گاهی نویسنده‌ها در قالب ویژگی‌های واژه‌های‌شان را می‌ریزند. این قالب می‌تواند شعر باشد. این‌جا می‌خواهیم درباره‌ی سرودن داستان بگوییم. می‌گوییم سرودن داستان نه نوشتن یا گفتن داستان. در **هفت اسب هفت رنگ** با سرودن داستان سروکار داریم. یکی از نشانه‌های‌اش همین ترکیب روایت در صفحه‌ی نخست است. وقتی می‌گوییم ترکیب روایت، یعنی داریم از روایت داستانی در ترکیبی می‌گوییم که متفاوت است. به روایت چیزی را اضافه می‌کنیم. چه چیزهایی را؟ **نخست**، تصویر است. اگر عمودی بنویسیم یا افقی، از واژه‌ها، تصاویر متفاوتی به ذهن‌مان می‌رسد. این هم به ذخیره‌های ذهنی ما بستگی دارد که چه چیزی را به یاد آوریم

و هم به کاری که واژه‌ها در آن لحظه با ما می‌کنند. **دوم** ریتم است؛ واژه‌ها آهنگ هم دارند و بستگی به ریتمی که در جمله دارند این آهنگ متفاوت می‌شود، مثل نت‌های موسیقی! **سوم**، زمان و مکان، فضا سازی و شخصیت است. این مورد سوم را در پیوند با صفحه‌ی دوم کتاب بهتر می‌بینیم. پس از همدیگر این‌ها در می‌یابیم که نخستین مواجهه‌مان با کلمات داستان و شکل‌شان، اهمیت زیادی دارد.

حالا می‌خواهیم همدیگر این‌ها را کنار هم بگذاریم و ببینیم واژه‌های ابتدایی کتاب به ما چه می‌گویند. «یکی بود»، داستان با یکی بود شروع می‌شود اما «یکی نبود» کجا می‌رود؟ همان‌جا که یکی می‌شود هفت تا. قرار نیست ما بگوییم: «یکی بود، یکی نبود» می‌توانیم نشان‌اش دهیم؛ یک تقسیم شد، زیاد شد. این زیاد شدن را هم در واژه می‌بینیم و هم در تصویر. داستان دارد می‌شمارد! پس یک راوی داریم. راوی می‌تواند خودِ داستان باشد، یعنی خودِ کتاب، یا کس دیگری. اما این شمردن شبیه چیست؟ گاهی ما هنگام خواب می‌شماریم. این را غیر از واژه‌ها از کجا می‌توانیم می‌فهمیم؟ به بالای سرِ واژه‌ها نگاه کنید. بالای واژه‌های این صفحه، هفت تا اسب از بالا آویزان‌اند. پس یکی آن پایین است. اسب‌ها همه در حال دویدن‌اند. چرا؟ گاهی نویسنده‌ها یک چیز را می‌گذارند جای همه‌چیز! این یعنی چه؟ برای نویسنده اسب نمادی است برای همه‌ی چیزهایی که می‌خواهد در داستان‌اش بگوید. آن‌قدر پیش می‌رود که اسب می‌شود اسطوره! اسطوره یعنی چه؟ اسطوره فقط از گذشته به زمان حال نمی‌آید و به آینده‌ی ما نمی‌رود، ما هم می‌توانیم در اکنون اسطوره بسازیم. حتماً زیاد شنیده‌اید که درباره‌ی غلام‌رضا تختی می‌گفتند که او یک اسطوره بود. اسطوره‌هایی که ما می‌سازیم می‌توانند معناهای‌شان را هم از دنیای گذشته بگیرند و هم از اکنون. ما، مثلاً تختی، معیارهای پهلوانی را از گذشته می‌گیرد و معیارهای قهرمانی را از اکنون. معیارهای مهربانی و فداکاری را در پیوند گذشته و اکنون می‌سازد. پس یک پای اسطوره در گذشته است و یک پای‌اش در اکنون و امتدادش در آینده. اسطوره اگر در داستان خوب ساخته شده باشد زمان بی‌مرز می‌سازد. اما بیابیم پیش از این‌که به صفحه‌ی بعد برویم به واژه‌هایی که خواندیم فکر کنیم. ما چه چیزی از واژه‌های ابتدایی کتاب فهمیدیم؟ یکی دارد آن پایین می‌شمارد، شعر می‌خواند و به اسب‌های بالای سرش نگاه می‌کند. پس داستان کتاب با همه‌ی چیزهای‌اش شروع شده. شخصیت داریم، مکان داریم، و زمان هم داریم... یک نکته! زمان فقط روز و شب نیست! حال و گذشته و آینده هم زمان‌اند.



و زمان‌هایی که مرزی ندارند، مانند زمانی که خیال می‌کنیم. مرزی برای این خیال کردن و سفر در زمان نیست. دیگر چه داریم؟ شخصیت داریم، که هنوز نمی‌دانیم چه کسی است، و گفت‌وگو! گفت‌وگو با چه کسی؟ با خودش! یک نفر دارد با خودش حرف می‌زند. چرا؟ شاید چون آن پایین دارد می‌شمارد و به بالا نگاه می‌کند. بالا اسب‌های عروسکی هستند. ما صدای‌اش را از لابه‌لای سطرهای کتاب می‌شنویم:

«دخترک هم‌چنان زمزمه می‌کرد

و از پنجره‌ی خیال‌اش دشت را می‌دید.»

خیلی چیزها با دیدن صفحه‌ی دوم روشن می‌شود. این‌که چه کسی می‌شمارد، چرا می‌شمارد و با شمردن چه می‌کند. دختر، روی تخت‌اش دراز کشیده، او نمی‌تواند راه برود، راه رفتن در دشت را دوست دارد... و خیلی چیزهای دیگر. حتی می‌توانیم این سوال را از خود بپرسیم که چرا اسب؟ پاسخ این پرسش هم در تصاویر روشن‌تر می‌شود. زیرا از تصویر خیلی چیزها را درباره‌ی دختر درمی‌یابیم. از پاهای‌اش و از داروهای روی میز. در تصویر اتفاق دیگری هم در حال رخ دادن است: دختر نمی‌تواند برود و در دشت بدود، اما یکی دیگر دارد می‌رود. دری باز شده و اسبی نیم‌اش در اتاق است و نیم دیگرش از لای در بیرون رفته است. دختر خیال می‌کند و خیال‌اش جای او می‌دود. خیال هم که تندپا است. دیدید اسب چه‌قدر معنا دارد کنار پنجره‌ی خیال! یک نکته‌ی مهم: دیدید چه‌قدر در سطرهای کتاب واژه‌های کمی خرج شده بودند و به جایش تصاویر، حرف زدند؟

قرار است در خیال دختر شریک شویم. بیایید این‌کار را بکنیم. ما هم سوار یکی از اسب‌ها شویم. شبیه دختر که سوار یکی‌شان شده و دیگر چیزی هم به پای‌اش بسته نیست. پس داریم صفحات بعدی کتاب را می‌بینیم: «هفت اسب، هفت رنگ داشتند و نداشتند.

اسب هفت‌ام سفید بود.

اسب شش‌ام سیاه بود.

اسب پنج‌ام سرخ بود.

اسب چهارم زرد بود.

اسب سوم خاکستری بود.

اسب دوم قهوه‌ای بود.

اسب یک‌ام رنگی نداشت که روی تن‌اش بریزد.»



این خط آخر، درشت و پررنگ است. چرا؟ چون قرار است ما آن را حتما ببینیم و داستان می‌خواهد بر آن تأکید کند. این خط آخر هم یک کلید است. این کلید را برمی‌داریم و سطرهای بعدی و حتی معنای صفحات بعدی کتاب را با آن باز می‌کنیم. انگار داریم به چیز دیگری فکر می‌کنیم، به معنا! برای فهم معنا گاهی می‌رویم سراغ واژه‌ها و جمله‌های توصیفی یا اضافه‌های تشبیهی یا استعاری یا ابهام و ابهام و یا کنایه. یکی از روش‌های خواندن معنا همین است؛ برویم سراغ جمله‌هایی که سراسر است نیستند. اما می‌خواهیم با چیز دیگری هم آشنا شویم. برای خواندن معنا برویم سراغ ضربه‌های متن! اگر کتاب تصویری است باید دنبال ضربه‌ها در تصویر هم بگردیم.

مولانا شعری دارد: «پس نهانی‌ها به ضد پیدا شود» برای پیدا کردن معنای متن به این ضدها نیاز داریم. ضربه‌های متن هم چیزی از جنس همین «ضد» است. چیزی که خلاف عادت رایج، یک‌دفعه ما را به هوش می‌آورد و شاید از هوش ببرد. اکنون در متن تمرین می‌کنیم و ضربه‌های اش را پیدا می‌کنیم.

صفحه‌ی اول را یادتان است؟:

«یکی بود، یک اسب

دو تا شد، دو اسب ...»

به طور معمول پس از «یکی بود» چه می‌آید؟ چرا «یکی نبود»، اینجا نیامده؟ این خلاف عادت ماست. این یک ضربه است و از همین‌جا، باید از همین سطرهای اول خواندن معنا را شروع کنیم. بعضی داستان‌ها این ضربه‌ها را خیلی زود شروع می‌کنند.

برویم سراغ ضربه‌ی بعدی! این بار در تصویر دنبال‌اش بگردیم. تصاویر نخست، همه سیاه و سفید و خاکستری‌اند. اتفاقی که در تصاویر نشان داده شده است، اسبی که دارد از در بیرون می‌رود و حتا لباس دختری که روی تخت خوابیده و تمام چیزهای اتاق، سیاه و سفید و خاکستری‌اند، جز گیاهان که بین‌شان هم سبز پیدا می‌شود و هم سیاه و سفید. همین‌جا مکث کنید! مگر گیاه سیاه و سفید می‌شود، حتا گل‌دان‌اش؟ «پس نهانی‌ها به ضد پیدا شود» پیدایش کردید؟ ضربه را دیدید؟ تضاد بین چیست؟ «و از پنجره‌ی خیال‌اش دشت را می‌دید»، یک پنجره باز شده به سمت خیال و یا از خود خیال، پنجره باز شده به سمت واقعیت. پس تضاد بین همین دو است، خیال و واقعیت. اما مگر می‌توانیم از خیال پنجره باز کنیم



به واقعیت؟ مگر برعکس‌اش اتفاق نمی‌افتد؟ این هم یک ضربه‌ی دیگر. رنگ‌ها یادتان نرود. کتاب از همین صفحات اول دارد توجه به رنگ‌ها را پیوسته به ما گوشزد می‌کند.

«هفت اسب، هفت رنگ داشتند و نداشتند.» همین‌جا مکث کنید! باز هم تضاد داریم، تضاد داشتن با نداشتن. بین همه‌ی اسب‌ها، یکی رنگی ندارد که روی تن‌اش بریزد. اما رنگ چیست؟ یک معنای رنگ همان خیال است و پنجره‌ای که به روی‌اش باز شده و قرار است واقعیت را رنگی کند. دیدید می‌توانیم از خیال، پنجره باز کنیم به واقعیت؟

چرا از میان اسب‌ها اسب یک‌ام بی‌رنگ است؟ چون داستان با او آغاز می‌شود و داستان خیال دختر! یکی دیگر از ضربه‌های کتاب همین است: حرکت دورانی! داستان دور می‌زند. از اسب یک‌ام شروع می‌کند به هفت‌ام می‌رسد و از هفت‌ام شروع می‌کند به یک‌ام می‌رسد. اما چرا؟ اگر این چرایی را پاسخ دهید، پاسخ بی‌رنگی اسب را هم می‌دانید. مگر نگفتیم اسب اسطوره است و معنای‌اش را از گذشته هم می‌گیرد؟ به حرکت دورانی فکر کنید و دایره! پاسخ را پیدا کردید؟ می‌گویید دنیا گرد است. دایره در تفکر ایران باستان و حتی اندیشه‌های دینی معنای تکامل دارد، معنای رسیدن. معنای نرمی و حتی مهربانی، چون دایره گوشه ندارد. به عدد هفت در کتاب دقت کنید! مثل چیست؟ هفت شهر عشق، هفت مرحله‌ی عرفان و ... می‌توانید درباره‌ی دایره و هفت مطالعه کنید. دیدید اسب چه اسطوره‌ی خوبی است؟ داستان با «یکی بود»، یک اسب آغاز می‌شود. خالق داستان کیست؟ دختر. کسی که دارد برای‌تان داستان را روایت می‌کند، همان یک! همان که اسب از پنجره‌ی خیال‌اش بیرون دویده و یک شده هفت تا. می‌توانیم همین‌طور این حرکت دورانی معنا را ادامه بدهیم چون اول و آخر یکی است، ابتدا و انتها و بدایت و نهایت! هر جا باشیم و هر رنگی که داشته باشیم، می‌توانیم با هم شریک شویم در همه‌چیز و همه‌جا و همه رنگ! کتاب از آفرینش می‌گوید. دختر هم آفریننده است، خیال‌اش دنیای سیاه و سفیدش را رنگی می‌کند.

هر کدام از اسب‌ها، رنگی به اسب بی‌رنگ می‌دهند. اسب‌ها «داشته»‌های‌شان را با او شریک می‌شوند. تضاد بین داشته و نداشته را یادتان می‌آید؟ داستان می‌گردد، از اسب یک‌ام شروع می‌کند و می‌رسد به اسب هفت‌ام که جایی نداشت که آن‌جا باشد. باز هم تضاد. بین «جا» و «بی‌جا». همه‌ی اسب‌ها پاره‌ای از جای خود را به

اسب هفتام دادند. اسب اکنون «همه جا» را دارد. تا این جا می بینید اسب چه قدر معنا می سازد؟ از بی رنگی و رنگ، از نداشتن جا و داشتن همه جا. دیدن تصاویر را فراموش نکنید که چه طور دنیای خاکستری دختر، در خیالات اش رنگی شده.

باز داستان چرخ می خورد. با چه اسبی آغاز می شود؟ این بار اسب یکام چیزی ندارد برای فکر و خیال. اسب ها چه می کنند و حالا اسب یکام چه دارد؟ یک ضربه ی دیگر! تصاویر دارند به ما می گویند اسب یکام همان اسب هفتام است! چرا؟ چون داستان از نبود بالا و پایین می گوید. یک اول و هفت آخر، همه یکی اند. این بار داستان با کدام اسب شروع می شود؟ داستان ادامه پیدا می کند تا این که یک سال می گذرد. چرا یک سال؟ به تکامل فکر کنید! دوازده ماه. در تصویر ماه کامل را هم داریم. می بینید چه قدر نشانه برای تکامل است و یکی بودن؟ چرخ را در نخستین تصویر کتاب از یاد نبرید و چرخ خوردن ساختار داستان را.

آن اسبی که از همه چیز بیش تر از یکی دارد به زیر پنجره ی خیال دخترک می رسد و... ضربه های پایانی کتاب:

اتاق رنگ گرفته ی دختر از اسب های آویزان به دیوار تا همه چیز اتاق اش و البته خود دختر. حالا رنگ چه بود؟ شاید شادی! که با هم می سازیم اگر بدانیم یک و هفت، یکی است!

حالا می توانیم با کودکان قصه ی هفت شب، هفت ماه را بسازیم:
«دخترک از شادی سرشار شد. به اسب هفت رنگ چشم دوخت و گفت:

می آیی

با هم

قصه ی

هفت شب، هفت ماه

را بسازیم؟»



چگونه کتاب را با کودکان به اشتراک بگذاریم؟

کتاب با کیفیت کتابی است که لایه‌های گوناگونی برای کشف کردن دارد. از این رو یک کتاب با کیفیت را می‌توان بارها برای کودکان بلندخوانی و هر بار بر یک جنبه یا هدف تمرکز کرد. فعالیت‌ها و گفت‌وگوهایی که در این دستنامه آمده است، پیشنهادهایی برای بلندخوانی و سهیم شدن این کتاب با کودکان است. بدیهی است، انجام همه‌ی فعالیت‌ها در یک نشست امکان‌پذیر نیست. آموزش‌گر می‌تواند هر بار کتاب را با یک رویکرد و با تمرکز بر هدف مشخصی بخواند و فعالیت مرتبط با آن را انتخاب و اجرا کند.

فعالیت‌های پیشنهادی

۱. گفت‌وگو

گفت‌وگو از مهم‌ترین فعالیت‌هایی است که می‌توان در یک نشست بلندخوانی انجام داد و کشف ناشناخته‌های کتاب را با کودکان سهیم شد. یک گفت‌وگوی زنده و اثربخش کودکان را به فکر وامی‌دارد و نگاه آن‌ها را به مسائل کتاب عمیق‌تر می‌کند.

الف) گفت‌وگوی پیش از بلندخوانی

برای ورود کودکان به فضای داستان می‌توانید پیش از شروع بلندخوانی، با گفت‌وگو، آن‌ها را برای شنیدن داستان آماده کنید:

۱. آیا تا به حال شده است که درباره چیزی خیال‌ورزی کنید؟ درباره‌ی چه چیزی؟
۲. آیا شده است که با خودتان حرف بزنید؟ درباره‌ی چه چیزی؟
۳. وقتی غمگین‌اید، دنیا را به چه شکل می‌بینید؟ و اگر شاد باشید چه طور؟
۴. شما چه تفاوت‌هایی با دیگران دارید؟ می‌توانید چند نمونه از تفاوت‌هایی را که با خواهر، برادر یا دوست‌های‌تان دارید نام ببرید؟
۵. آیا کسانی را دیده‌اید که نمی‌توانند ببینند یا بشنوند یا راه بروند و به آسانی کارهای‌شان را انجام بدهند؟

- معلولیت را برای کودکان تعریف کنید و برای‌شان از کودکان با نیازهای ویژه بگویید.

۶. تصویر روی جلد را به کودکان نشان دهید و از آن‌ها بخواهید اسب‌ها را بشمارند و بگویند چه رنگ‌هایی می‌بینند، حدس می‌زنند موضوع داستان چه باشد و چه اتفاقی در آن رخ می‌دهد؟

ب) گفت‌وگوی هنگام بلندخوانی

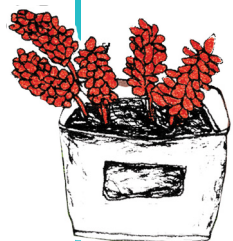
بلندخوانی را با گفت‌وگوی هم‌کنشانه همراه کنید و هم‌زمان با خواندن کتاب، پرسش‌هایی متناسب با موضوع هر صفحه را طرح کنید. در ادامه نمونه پرسش‌هایی برای انجام این فعالیت آمده است:

۱. کودکان را تشویق کنید در نخستین تصویر کتاب به دنبال حالت‌های گوناگون اسب‌هایی که می‌بینند بگردند و آن‌ها را بیان کنند. اسب‌هایی که نشسته، ایستاده، در حال دویدن و ... هستند، رو به ما یا پشت به ما هستند و ...
۲. از کودکان بپرسید: در تصویر صفحه‌ی دوم کتاب چه چیزهایی می‌بینید؟
۳. از کودکان بپرسید: چرا دخترک بر روی تخت خوابیده است؟ به نظر شما او به چه چیزی فکر می‌کند؟
۴. از کودکان بپرسید که در تصویر اتاق دخترک چند اسب می‌بینند؟ آن‌ها را نشان دهند و بشمارند.
۵. از کودکان بخواهید اسبی را که رنگی ندارد روی خود بریزد، در تصویر نشان دهند.
۶. از کودکان بپرسید که چند اسب در این تصویر می‌بینند؟ بپرسید فکر می‌کنند اسبی که رنگی نداشت روی خودش بریزد کجاست؟
۷. روی این پرسش متن کتاب تأمل کنید: «چرا اسب یکام چیزی برای فکر و خیال ندارد؟». کودکان را تشویق کنید پاسخ‌های خودشان را بسازند. بپرسید چه فکری می‌توانست در سر اسب یکام باشد؟
۸. از کودکان بپرسید: چرا داستان از اسب یکام آغاز می‌شود، به اسب هفتام می‌رسد و به اسب یکام باز برمی‌گردد؟
۹. در پایان گفت‌وگو، از آن‌ها بپرسید به نظرشان قصه‌ی هفت شب، هفت ماه چه قصه‌ای است و چه اتفاق‌هایی در آن خواهد افتاد؟

ج) گفت‌وگوی پس از بلندخوانی

۱. چه تفاوتی بین تصویر اتاق دخترک در پایان کتاب و ابتدای کتاب می‌بینید؟ (از کودکان بخواهید تغییراتی را که در این تصویر نسبت به تصویر ابتدای کتاب می‌بینند بیان کنند).





۲. خیال چه کمکی به دخترک داستان کرد؟
۳. آیا تاکنون خیالپردازی کرده‌اید؟ چه حسی داشته‌اید؟ خیالپردازی چه کمکی به شما کرده است؟
۴. از کودکان بخواهید هریک قصه‌ی هفت شب، هفت ماه خود را برای جمع تعریف کنند.

۲. پیشنهاد یک فعالیت برای دوباره‌خوانی کتاب- با کودکان تمرین کنید و بپرسید!

هدف: دقیق دیدن، درک معنای کلمات و تصویرهاست.

یادآوری: این بخش برای معلم یا تسهیلگرانی پیشنهاد می‌شود که کتاب را پیش از این با کودکان خوانده باشند و فعالیت‌های مرتبط با کتاب را انجام داده باشند، به‌ویژه گفت‌وگوهای پیش و پس از بلندخوانی را. این بخش تکمیل کننده‌ی بحث‌های پیشین است و لازمه‌ی انجام آن، خواندن ابتدای دستنامه و شگردهایی برای خواندن کتاب است.

داستان با یکی بود آغاز می‌شود اما «یکی نبود» کجا می‌رود؟ برای پاسخ به این پرسش کودکان را تشویق کنید که به معنی «یکی بود» فکر کنند. از آن‌ها درباره‌ی معنای «یکی بود یکی نبود» بپرسید. کتاب «یکی نبود» را نشان می‌دهد. چگونه این کار را انجام می‌دهد؟ وقتی که یک اسب، هفت اسب می‌شود. یک تقسیم و زیاد می‌شود. این را هم در واژه می‌بینیم و هم در تصویر. داستان دارد می‌شمارد. پس یک راوی داریم. از کودکان بپرسید چرا فکر می‌کنیم کسی دارد می‌شمارد و به‌نظرشان راوی کجاست؟ صفحه‌ی بعدی را نشان‌شان ندهید. بگذارید اسب‌های آویزان به سقف را ببینند. بگویید به واژه‌هایی که خوانده‌اید فکر کنند، پیش از این که بروید صفحه‌ی بعد. ما چه چیزی از واژه‌های ابتدایی کتاب فهمیدیم؟ از آن‌ها بپرسید چه چیزهایی دیدند و فهمیدند؟ یکی دارد آن پایین می‌شمارد، شعر می‌خواند و به اسب‌های بالای سرش نگاه می‌کند. یک نفر دارد با خودش حرف می‌زند. به‌نظرشان چرا؟ چون آن پایین دارد می‌شمارد و به بالا

نگاه می‌کند. بالا اسب‌های عروسی هستند. ما صدای‌اش را از لابه‌لای سطرهای کتاب می‌شنویم. کودکان را به این شنیدن تشویق کنید و خواندن کتاب را گام‌به‌گام پیش ببرید.

خیلی چیزها با دیدن صفحه‌ی دوم حل می‌شود. بپرسید چه چیزهایی در تصویر می‌بینند؟ و به نظرشان چرا اسب؟ هدف این بخش، خوب دیدن و خوب گوش کردن به تصویرها و واژه‌هاست. پنجره‌ای به سوی خیال باز شده است و اسبی را در تصویر می‌بینیم که بیرون می‌رود. از همین‌جا درباره‌ی تضاد برای‌شان بگویید، میان واقعیت و خیال و تضادهای دیگر کتاب مانند داشتن و نداشتن.

بپرسید وقتی غمگین‌اند، دنیا را چه شکلی می‌بینند؟ و اگر شاد شوند چه‌طور؟ خیال چه‌طور دنیای پیرامون ما را رنگی می‌کند؟ آیا تا به حال با خیال دنیای‌شان رنگی شده است؟

«هفت اسب، هفت رنگ داشتند و نداشتند...» رنگ چیست؟ حالا اگر از رنگ بپرسید می‌توانند بگویند که معنای‌اش در داستان چیست. یک معنای‌اش همان خیال است و پنجره‌ای که به روی‌اش باز شده و قرار است واقعیت را رنگی کند. یکی دیگر از معنای‌های رنگ چیست؟ چرا از میان اسب‌ها، اسب یک‌ام بی‌رنگ است؟ درباره‌ی هفت، یک، دایره و آفرینش با کودکان گفت‌وگو کنید. همه‌ی این‌ها نماد تکامل‌اند و آفرینش. کتاب درباره‌ی مفهوم آفرینش گفت‌وگو می‌کند. عدد هفت ترکیب دو عدد زوج و فرد است و در باورهای تمامی ادیان نماد تکامل. دایره هم نماد تکامل است و آفرینش و بازگشت. ما به دنیا می‌آییم و دوباره باز می‌گردیم. دنیا گرد است... از زبان زدها هم می‌توانید استفاده کنید.

دیدن تصویر را فراموش نکنید که چه‌طور دنیای خاکستری دختر، در خیالات‌اش رنگی شده و این حرکت دورانی در داستان را به کودکان نشان دهید. بگذارید حدس بزنند با چه اسبی متن صفحه‌ی بعد شروع می‌شود.

از کودکان بخواهید دنبال نشانه‌های دایره بگردند

بگویید هر جا باشیم و هر رنگی که داشته باشیم، می‌توانیم با هم شریک شویم در همه‌چیز و همه‌جا و همه‌رنگ! درباره‌ی این



موضوع با کودکان بحث کنید. تاکنون چیزی را با کسی شریک شده‌اند و چه حسی داشته‌اند؟

آن اسبی که از همه چیز بیش‌تر از یکی دارد به زیر پنجره‌ی خیال دخترک می‌رسد. اتاق رنگ گرفته‌ی دختر از اسب‌های آویزان به دیوار تا همه چیز اتاق‌اش و البته خود دختر.

۳. پیشنهاد یک فعالیت برای شروع نشست و پیش از بلندخوانی



هدف: ایجاد آشنایی ذهنی کودکان با فضای داستان

هدف از انجام این فعالیت، جلب توجه بچه‌ها به تصاویر و مفاهیم کلیدی داستان با در اختیار قرار دادن کلیدهای تصویری اصلی است. کودکان پیش از شروع خواندن کتاب، با رنگ کردن اسب‌هایی با الگویی مشابه با اسب‌های کتاب، تصویری آشنا و مشترک از آن‌چه در طول داستان دنبال خواهند کرد به دست می‌آورند. هم‌چنین هدف شکل دادن به این درک ضمنی از روند داستان است که اگرچه هر اسب ممکن است در کلیت مشابه اسب دیگر باشد اما رنگ و جای او با اسب دیگر متفاوت است و ...

هم‌چنین گرچه هر اسب ممکن است فقط یک رنگ یا یک جا داشته باشد، این امکان هم وجود دارد که اسبی با الگویی کاملاً مشابه سایر اسب‌ها، رنگ‌ها و جاهای متنوع همه‌ی آن‌ها را داشته باشد...

در این فعالیت کودکان ابتدا رنگ‌آمیزی اسبی تک‌رنگ در یک جای خاص را تجربه می‌کنند و در ادامه با همکاری یک‌دیگر تصویر اسبی را با رنگ‌ها گوناگون و در جاهای متنوع خلق می‌کنند که عنصری از رنگ و مکان اسب هر یک از آن‌ها را دارد و همه‌ی اسب‌ها در شکل‌گیری تصویرش نقش دارند ...

برای انجام این فعالیت، بر روی کاغذ زمینه‌ی سفید یک طرح اسب در اختیار هرکدام از کودکان قرار دهید و به آن‌ها بگویید اسب‌شان را با رنگ دلخواه‌شان رنگ‌آمیزی کنند. در حالی که مشغول رنگ‌آمیزی‌اند به هر یک از آن‌ها، تک‌تک، بگویید که تصور کنند اسب‌شان در یک جای خاص است: جنگل، دشت، بیابان، دره، بالای تپه و کنار دریا (جاهایی که اسب‌های داستان در آن‌ها هستند).

پس از پایان نقاشی‌های فردی، یک طرح اسب بی‌رنگ دیگر در اختیار کودکان قرار دهید و از آن‌ها بخواهید هرکدام، یک قسمت کوچک از بدن این اسب را به رنگ اسب خودشان رنگ‌آمیزی کنند و در یک قسمت از صفحه، بخشی از جایی که اسب خودشان در آن است را نقاشی کنند.

۴. پیشنهاد یک فعالیت برای پس از بلندخوانی

هدف: ایجاد فرصت شخصی‌سازی داستان و بیان آن در قالب تصویر. تقویت مهارت‌های دست‌ورزی

هدف از انجام این فعالیت استفاده از فرصت تجربه‌ی نگاه کردن از پنجره‌ی خیال دخترک برای ورود به دنیای خیال، شخصی‌سازی فضای خیال‌انگیز داستان و این بار خلق داستان شخصی خود کودکان و بیان آن در قالب تصویری از اتفاق‌هایی است که آن‌سوی پنجره‌ی خیال خودشان در حال رخ دادن است.

با ابتکار خودتان یا دنبال کردن دستورالعمل ساده‌ای که در ادامه آورده شده است، روشی را برای درست کردن پنجره‌ی کاغذی باز و بسته شونده به کودکان آموزش دهید. علاوه بر آموزش روش درست کردن پنجره، یک نمونه‌ی ساخته شده نیز در اختیارشان بگذارید تا بتوانند تصویری از کار تکمیل شده داشته باشند. از آن‌ها بخواهید پنجره‌ی خیال‌شان را درست کنند و آن‌چه آن طرف پنجره‌ی خیال خود می‌بینند نقاشی کنند.

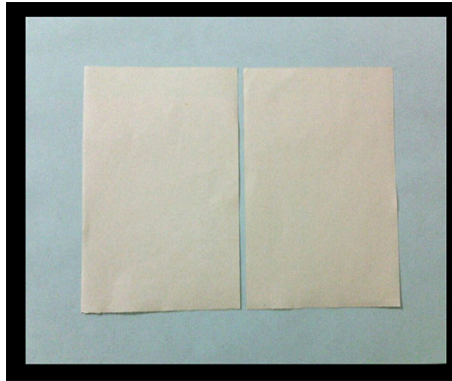


روشی ساده برای درست کردن پنجره‌ی خیال

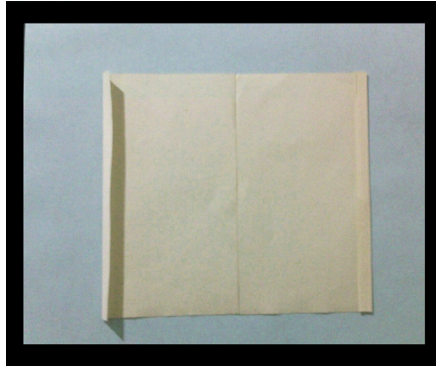
۱. برای ساخت پنجره‌ی خیال به دو برگ کاغذ A۴، قیچی یا کاتر و چسب نیاز است:



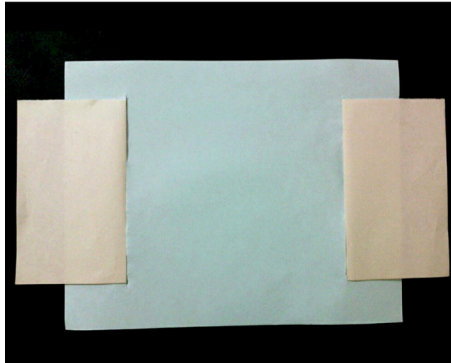
۲. کاغذ را از طول به دو نیم تقسیم کنید:



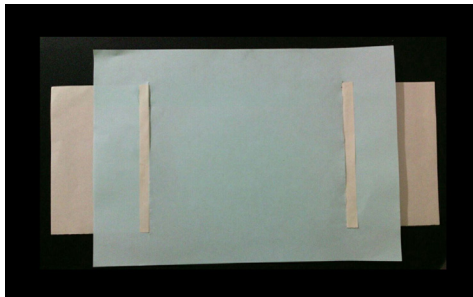
۳. اکنون ضلع بلندتر دو مستطیل را به اندازه‌ی نیم سانتی‌متر تا کنید:



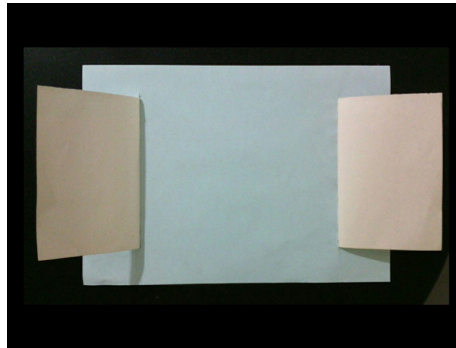
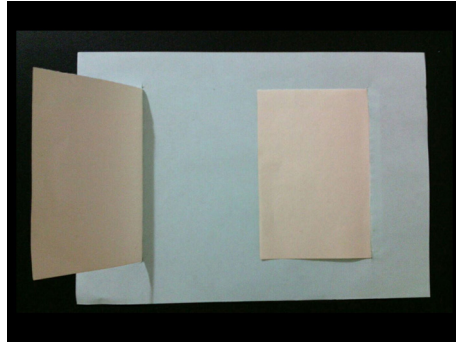
۴. یک برگه‌ی A۴ دیگر بردارید، نیمه‌ی دیگر کاغذ را روی آن قرار دهید و جای پنجره را در وسط صفحه تعیین کنید. سپس با کاتر یا نوک قیچی دو برش به اندازه‌ی چند میلی‌متر بیشتر از طول در پنجره، روی کاغذ A۴ ایجاد کنید:



۵. اضلاعی را که تا کرده بودید از برش‌ها رد کنید و در پشت کاغذ چسب بزنید:



۶. پنجره‌ها آماده‌ی رنگ کردن، باز کردن و نگاه کردن به خیال‌های زیبای پشت‌شان هستند:



می‌توانید برشی روی کاغذ زیرین ایجاد نکنید، اما توصیه می‌شود، برای این‌که کمی پیچیدگی عملی و زیبایی نهایی به کار بدهید و فرصت تمرین تمرکز و دقت در برش دادن و تا کردن را برای بچه‌ها فراهم کرده باشید، از آن‌ها بخواهید این کارها را انجام دهند.

ساخت پنجره خیال با کودکان موسسه مهروماه - تسهیل گر: سپیده قلی پور:



۵. پیشنهاد یک فعالیت درباره‌ی بخشنده‌گی

هدف: درک مفهوم بخشنده‌گی

بخشنده‌گی یکی از درون‌مایه‌های این داستان است. با کودکان درباره‌ی چیزهایی صحبت کنید که می‌توانیم با دیگران شریک شویم. به آن‌ها توضیح دهید که بخشنده بودن تنها به معنای بخشیدن وسایل یا خوراکی‌هایمان به دیگری نیست و ما می‌توانیم وقت یا دانش خود را هم در اختیار دیگران بگذاریم. با کودکان از انواع بخشنده‌گی و شکل‌های گوناگون آن سخن بگویید. این‌که نویسندگان با داستان‌هایشان ما را در خیال‌شان شریک می‌کنند، یک موسیقی‌دان با آهنگی که ساخته و معلم با درسی که به ما می‌آموزد. کمک کردن به مادر و پدر در کارهای خانه، گوش دادن به حرف‌های دوستی که غمگین است و مهم‌تر از همه رفتار درست با کسانی که توانایی‌هایی متفاوتی با ما دارند (کودکان با نیازهای ویژه) هم گونه‌هایی از بخشنده‌گی است. پس از این گفت‌وگوها، با کودکان دیوارکوبی شبیه به تصویر زیر را بسازید.



۶. پیشنهاد کاردستی - ساخت آویز

هدف: تقویت قوه‌ی تخیل، خودبیان‌گری، دست‌ورزی، تقویت مهارت نوشتن در کتاب آویزی از اسب‌ها بالای تخت دخترک دخترک می‌شود. از کودکان بخواهید که برای خود یک آویز شخصی درست کنند به طوری که بیان‌گر آرزوهای آن‌ها باشد و براساس آن داستانی بنویسند. چند نمونه آویز متحرک به کودکان نشان دهید و ابزار هنری و دورریزها را در اختیار کودکان قرار دهید تا از آن‌ها ایده بگیرند.



منابع

<https://www.education.com/activity/article/galaxy-mobile>

<http://www.artmobiles.com/retromobile.html>

